

۲ زندگی و خواندن
مهارت‌های زندگی

۴ گرافیک، زبان تصویر
کار درس

۶ بنداز و در رو
شگفتی‌های خلقت

۸ نشانه‌های خردمندی
سخن آشنا

۹ تبدیل شوندگان
مهارت‌های زندگی

۱۲ سقوط مجسمه
داستان ماه

۱۴ نشانه‌ها
لحظه‌های فیروزه‌ای

۱۶ وداع با برادر
سردار بدر

۱۸ بندرانزلی
ایران ما

مسابقه

با مطالعه در زندگی امام خمینی(ره) نمونه‌های دیگری از هوشیاری و تصمیم‌های شجاعانه ایشان را بنویسید و به دفتر مجله رشد نوجوان ارسال کنید. به تعدادی از بهترین نوشته‌های شما جوایزی به رسم یادبود تقدیم خواهد شد.



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی
دوره سی و یکم بهمن ۱۳۹۱ / شماره پیاپی ۲۴۶

۲۰ انقلاب اسلامی ایران
نقشه ذهنی

۲۲ زنگ تفریح

۲۴ جنگ روانی چیست؟
با رسم شکل توضیح دهید
زنگ انشاء

۲۵ Energy
English Fun

۲۶ آغاز گل افشانی‌ها
لحظه‌های شاعرانه

۲۸ اچی مجی ناپدید شی
پرسش و پاسخ

۳۰ کتبخانه

۳۱ گلدان
آثار رسیده

۳۴ موجودات سیمی
کار دستی

۳۶ کشتی
ورزش

۳۸ جدول و سرگرمی

۴۰ سالاد کرفس
دست پخت

دستور پسیج عمومی و مسلح شدن

ملت ایران برای مقابله با دشمنان؛ یادگار گران‌بهای دیگری است که جرئت هرگونه ماجراجویی را از دشمنان می‌گیرد؛ زیرا هیچ دشمنی حاضر نیست به جنگ کشوری برود که تمام مردمش آماده دفاع از خاک خویشند.

اعلام آخرین جمعه ماه مبارک

رمضان به نام «روز قدس»؛ امام خمینی باین کار، خواب زورگویان و آدم‌کش‌های صهیونیست را برای همیشه آشفته کرد و امید می‌رود به برکت یکی از همین روزها، مردم فلسطین از دست مستکاران رها شوند.

نشانی دفتر مجله:

تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳

تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷

نشانی مرکز بررسی آثار:

تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

وبگاه: www.roshdmag.ir

پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir

شمارگان: ۴۸۰۰۰۰

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: حبیب یوسف‌زاده

شورای کارشناسی:

مجید عمیق

علیرضا متولی

محمدعلی قربانی

مدیر داخلی: زهره کریمی

ویراستار: لیلا جلیلی

طراح گرافیک: روح الله محمودیان

طراح جلد: صابر شیخ رضایی

ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۳۰ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سر دبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند: رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره راهنمایی)

همان‌طور
که مراقب هستی
غذایی که می‌خوری،
سالم باشد و آلوده نباشد،
باید مراقب غذای
روح هم باشی

زندگی و خواندن

مواظب چاقی اطلاعات باشیم



اگر زندگی خوب را یک ساختمان فرض کنیم، دانستن مثل اسکلت آن است و خواندن وسیلهٔ اولیه و اصلی دانستن است. به همین دلیل از زمانی که خواندن یاد می‌گیری، علاقه‌مند به خواندن می‌شوی.

خواندن کار هر روز همه آدم‌هایی است که خواندن بلد هستند. از شماره تلفن تا پیامک، از تابلوی خیابان‌ها و مغازه‌ها تا نشانی جاها، اسم فیلم‌ها، آلبوم‌های موسیقی تازه، اخبار روزنامه‌ها، همه و همه به‌طور عادی خوانده می‌شوند. برای تو که دانش‌آموز هستی خواندن کتاب‌های درسی هم یک وظیفهٔ روزمره است.

ولی منظور من از خواندن، چیزی بیش از این‌ها است. بیشتر می‌خواهم دربارهٔ خواندن متن‌هایی برای ت حرف بزنم که بعضی از آنها اطلاعات را افزایش می‌دهد و بعضی نیز در پرورش و رشد شخصیت و روان تو نقش دارند.

برای مثال داستان و رمان، متن‌هایی دربارهٔ مهارت‌های زندگی، خودآموزها، شعر و ترانه، کتاب‌هایی که دربارهٔ مسائل فکری هستند، نقد فیلم‌هایی که می‌بینی، متون ادبی و نوشته‌های مذهبی از مطالبی هستند که معمولاً نوجوانان اهل مطالعه می‌خوانند. علاوه بر اینها مجله‌هایی هم منتشر می‌شوند که مورد علاقهٔ نوجوان‌هاست.

نوجوان اهل مطالعه

گفتم نوجوان اهل مطالعه. تو اهل چی هستی؟ آیا دوست نداری تو هم اهل مطالعه باشی.

مطالعه علاوه بر اینکه اطلاعات را افزایش می‌دهد، روح و روان تو را هم جلا می‌دهد. آدم‌های اهل مطالعه در زندگی‌شان تنش کمتری دارند و بهتر می‌توانند مسائل و مشکلات خودشان را برطرف کنند.

خواندن برای سرگرمی

بسیاری از خواندنی‌هایی که نام بردم برای سرگرمی خوانده می‌شوند. خواندن برای سرگرم شدن بهترین راه برای پر کردن اوقات فراغت است، اما باید دانست بسیاری از خواندنی‌ها، مناسب نیستند. بسیاری از نوشته‌هایی که به چاپ می‌رسند، به دست نویسندگان غیر حرفه‌ای نوشته می‌شوند.



خواندن برای دانستن

بسیاری از مطالبی که می‌خوانیم برای دانستن است، اما خواندن، برای دانستن اندازهٔ قد فلان هنرپیشه یا شیوهٔ زندگی یک ورزشکار معروف، زیاد به درد ما نخواهد خورد. این علاقه‌مندی در نوجوان‌ها زیاد دیده می‌شود. نمی‌گوییم نباید این چیزها را خواند. می‌خواهیم بگوییم خواندن این چیزها باید در حد و اندازهٔ خودش باشد. اطلاعاتی که به درد ما نمی‌خورد، باعث چاقی اطلاعات ما می‌شود.

چاقی اطلاعات

وقتی اطلاعات ما دربارهٔ چیزهای به درد نخور زیاد شود، دچار چاقی اطلاعات می‌شویم. آدم‌های چاق را دیده‌ای؟ اینها نه خوب می‌توانند راه بروند و نه می‌توانند بدونند. چابک نیستند و بیشترشان تنبل هستند. در مورد اطلاعات اضافی هم همین‌طور است. اطلاعات اضافی که در مغز خود گردآوری می‌کنیم باعث تنبلی فکر و اندیشهٔ ما می‌شود.

غذای روح

وقتی فعالیت بدنی زیاد باشد بدن خسته می‌شود. وقتی هم فعالیت ذهنی زیاد شود روح و روان خسته می‌شود. در این موارد خواندن متن‌های کوتاه، شعرها و ترانه‌ها، داستانک‌ها و لطیفه‌ها باعث تفریح روح می‌شود. این‌گونه متن‌ها مثل دسر و سالاد هستند، اما غذای اصلی نیستند.

غذای اصلی بسته به علاقه‌مندی تو به دانستن تعیین می‌شود؛ مثلاً اگر به مسائل علمی علاقه‌مندی، کتاب‌ها و مطالب علمی غذای اصلی روح تو خواهد بود.

اگر به داستان و رمان علاقه‌مند باشی، خواندن این‌جور کتاب‌ها به روح غذا خواهد داد.

همان‌طور که مراقب هستی غذایی که می‌خوری، سالم باشد و آلوده نباشد، باید مراقب غذای روح هم باشی.



تَهْمِیْنَه حِدَادِی

تَهْمِیْنَه طَهیْرِ الدِیْن می گوید: «دانش آموزی در رشته گرافیک موفق می شود که تلاش کند. او باید مطالعه بصری داشته باشد؛ یعنی خیلی خوب به تابلوها، پوسترها، نوشته ها و حتی تیتراژ فیلم ها دقت کند.» در این رشته شما با همه چیز سر و کار دارید. باید خطاطی یاد بگیرید. لوگو و نشان مؤسسات گوناگون را مطالعه کنید و نحوه طراحی آنها را یاد بگیرید. خلاصه بخشی از کارهای شما مربوط به بیرون از مدرسه می شود. کارهایی مثل عکاسی، چاپ روی پارچه، طراحی و ...

* کلاس درستان چه شکلی است؟

ما توی یک کلاس نمی نشینیم از میزهای مختلف استفاده می کنیم میز نور هم داریم (میزی شیشه ای که توی آن چراغ روشن می شود تا دانش آموزان بتوانند خطها را روی کاغذ دقیق رسم کنند). ما خیلی باید کار کنیم تا بتوانیم ترسیم های درستی داشته باشیم. باید دوره کار آموزی را هم بگذرانیم. بعد از گذراندن این دوره ها می توانیم کارمان را شروع کنیم یا ادامه تحصیل بدهیم.

گرافیک زبان تصویر

آشنایی با رشته طراحی گرافیک

مدرسه هایی هستند که در آنجا باید چشم ها یان را خیلی خوب باز کنید. توی این مدرسه ها اگر با علاقه و جدی باشید، همه فن حریف می شوید و از هر انگشتان یک هنر می ریزد. توی این مدرسه ها رشته گرافیک را آموزش می دهند. در واقع گرافیک یکی از متنوع ترین رشته های تحصیلی است که در آن همه چیز یاد می گیرید. از خوشنویسی گرفته تا عکاسی، از طراحی پارچه گرفته تا تصویرگری کتاب کودک، از صفحه آرایی گرفته تا طراحی پوستر. اما همه چیز به همین سادگی ها هم نیست...

وسایلی که لازم دارید:

دوربین و کاغذ عکاسی
گواش
قلم‌مو
پاستل
ماژیک رنگی
رنگ روغن
وسایلی مانند چوب و ورقه فلزی
و ...

چه کاره می‌شوید؟

طراح آگهی و تابلوهای تبلیغاتی
طراح تیتراژ برنامه‌های تلویزیونی
طراح نشانه و تمبر و اسکانس
طراح تیزر (فیلم‌های تبلیغاتی)
طراح جلد کتاب، نوار و کالوگ
تصویر گر، صفحه‌آرا و طراح پوستر
مربی‌گری رشته هنر
و



این ویژگی‌ها را دارید؟

- * استعداد
- * علاقه
- * خلاقیت
- * پشتکار
- * امکانات مالی برای تهیه ابزار و لوازم متنوع این رشته

این درس‌ها را می‌خوانید:

- * طراحی
- * تاریخ هنر جهان
- * مبانی هنرهای تجسمی
- * چاپ دستی
- * پایه و اصول صفحه‌آرایی
- و

این چیزها را یاد می‌گیرید:

- * تصویرگری و صفحه‌آرایی
- * طراحی نشانه، تمبر و اسکانس
- * طراحی گرافیک رایانه‌ای
- * طراحی حروف و خط
- * طراحی آگهی‌ها و تابلوهای تبلیغاتی
- * طراحی پارچه و نقش پارچه و لباس
- و



محمدعلی قربانی

می‌دانید اگر دم مارمولکی را بگیرید، دمش کنده می‌شود. برخی از جانوران به عمد و برخی به‌طور اتفاقی اعضای بدنشان را از دست می‌دهند. این یک شیوه دفاعی است؛ برای مثال هشت‌پا و ستاره دریایی می‌توانند هنگام خطر یکی از پاهایشان را جدا کنند. خرچنگ نیز یکی از بازوهایش را جا می‌گذارد، حتی قادر است ابتدا چنگالش را در بدن دشمن قفل کند و بعد آن را از خودش جدا کند. خیارهای دریایی می‌توانند اندام‌های داخلی‌شان را به سمت دشمن پرتاب کنند. تقریباً همه جانداران بدون اعضای داخلی بدن می‌میرند، اما خیار دریایی می‌تواند بلافاصله دوباره این عضوها را در بدنش رشد دهد و جایگزین اعضای از دست داده کند.

بزرگ‌تر، بهتر

عملیات بازسازی عضو جدید در برخی جانداران بلافاصله و در برخی با یک‌سال تأخیر آغاز می‌شود؛ مثل گوزنها که هر سال شاخ‌هایی بزرگ‌تر از سال قبل در می‌آورند. برخی از پرندگان این کار را با منقارهایشان می‌کنند. منقارهای جدید خوش‌رنگ‌تر و بزرگ‌تر از عضو قدیمی هستند.

سلول، آجر سازنده بدن

دیدن رشد اعضای جدید در جانوران بسیار ساده است، اما اینکه جانوران چگونه این کار را انجام می‌دهند، سؤال بود که مدت زیادی ذهن دانشمندان را مشغول کرده بود. همان‌طور که می‌دانید بدن هر جاندار از انواع سلول؛ تشکیل شده است و هر کدام از سلول‌ها نقش معینی دارند؛ مثلاً بعضی سلول پوستی هستند، بعضی سلول عضلانی و بعضی سلول استخوانی. هرگاه یک سلول نقشی را پذیرفت تا آخر همان نقش را خواهد داشت؛ یعنی یک سلول عصبی تا آخر عمرش یک سلول عصبی است. البته این باور کمی قدیمی شده است.

سفر در زمان

وقتی دانشمندان رشد اعضای یک سمندر را با دقت بررسی کردند، شگفت‌زده شدند. آنها متوجه شدند سلول‌های کناری عضو آسیب دیده بلافاصله تغییر نقش می‌دهند و می‌توانند به سلول‌های عضلانی یا استخوانی یا هر نوع سلول دیگر تبدیل شوند. با قطع شدن یا آسیب دیدن یک عضو، بلافاصله سلول‌های مجاور آن، نقش خود را عوض می‌کنند. آنها به صورت تقسیم سلولی زیاد می‌شوند و هر کدام نقشی جدید می‌گیرند. بعضی رگ می‌شوند، بعضی عضله یا سلول عصبی. کم‌کم عضو جدید رشد و نمو می‌کند. این عضوهای جدید همیشه شبیه اعضای قدیمی نیستند؛ مثلاً مارمولک می‌تواند خیلی سریع یک دم جدید در بیاورد، ولی این دم کوتاه‌تر، نازک‌تر و کم‌رنگ‌تر از دم قبلی است.

بنداز و در دو

۶

جهان
پهمن ۱۳۹۱

یک اتفاق جالب

گاهی پیام‌های اشتباهی از عضو آسیب دیده به سلول‌های کناری می‌رسد؛ مثلاً حشره‌ای که شاخکش شکسته، به جایش یک پا روی سرش در می‌آورد. البته آن پا، کار آنتن را برایش انجام می‌دهد.

ترمیم عضو در انسان

بازسازی عضو در انسان‌ها هم ممکن است. وقتی ریه انسان آسیب ببیند می‌تواند سلول‌های ریوی جدید بسازد. استخوان‌های شکسته و زخم‌های روی پوست، هم ترمیم می‌شوند. آیا این کافی نیست؟

درس زندگی

می‌دانم سؤالات زیادی هنوز در ذهنتان باقی مانده است؛ در مورد اینکه چگونه عضو قطع شده پیام می‌فرستد یا سلول‌های کنار عضو قطع شده چگونه پیام‌ها را دریافت می‌کنند. اصلاً جنس این پیام‌ها چیست؟ آیا در اعماق ذهن هر سلول این توانایی وجود دارد یا خیر؟

این سؤالات یا سؤالاتی از این دست چیزی است که آینده به آنها پاسخ خواهد داد. شاید روزی انسان‌ها هم بتوانند دست یا پای جدید در بیاورند. مطالعه دقیق حیوانات ترمیم کننده عضو هنوز در ابتدای راه است.

تعویض عضو

جانوران معدودی می‌توانند اعضای از دست رفته خود را بازسازی کنند. به این عمل «ترمیم عضو» می‌گویند. ترمیم عضو یک داستان علمی تخیلی نیست. واقعیتی است که برخی جانداران هر روز با آن روبه‌رو هستند.

مثلاً این سمندر کوچک در میان علفزار برای خودش دنبال صبحانه می‌گردد. همه جا ساکت است که ناگهان یک مار او را

می‌بیند و حمله می‌کند. پا و دم سمندر کنده شده و از گوشه دهان مار آویزان است.

سمندر لنگ‌لنگان دور می‌شود. شاید اگر

این طعمه موجود دیگری غیر از سمندر بود ظرف چند دقیقه می‌مرد، اما این سمندر در

کمتر از دوازده ساعت کار ترمیم پای جدیدش

را شروع می‌کند و هنوز یک ماه نشده پا سر جایش

است. سمندرهای می‌توانند پا، دم، آرواره و حتی چشم خود

را ترمیم کنند.

سمندرهای تنها موجوداتی نیستند که چنین قابلیت دارند. مارمولک‌ها در ترمیم دم استاد هستند. ستاره‌های دریایی در ترمیم بازو و ماهی‌های سالمون در ترمیم باله، اما داستان کرم‌پهن متفاوت است. این کرم‌ها می‌توانند کل بدن خود را ترمیم کنند، حتی سرشان را.



نشانه‌های خردمندی

حسین امینی پویا

خواسته‌های اکثریت را به عنوان معیار
سنجش نیک از بد می‌شناسند تا آنجا
که باور دارند حق؛ یعنی چیزی که اکثریت
بپسندد و خوب؛ یعنی چیزی که اکثریت به آن
مایل باشد. باید دانست بسیاری از گرفتاری‌های مردم
بر اثر همین طرز تفکر است، اما صاحبان اندیشه هیچ‌گاه
فریب اکثریت ناحق را نمی‌خورند و همواره از پلیدی‌ها
دوری می‌کنند. حتی اگر محیط آنها آلوده باشد و همه
اطرافیان با آنها مخالفت ورزند باز سراغ پاکی‌ها می‌روند که
خود از نشانه‌های خردمندی است.

نکته مهم آن است که در این آیه پاک و ناپاک به شکلی کلی
مطرح شده‌اند تا هر پاکی و ناپاکی را در برگیرد.
ناپاکی در هر شکلش همیشه ضد ارزش است هر چند بسیاری
آن را بپذیرند، در مقابل ارزش‌های الهی، همیشه ارزش‌مندند
هر چند گاه اکثریت با آنها مخالفت ورزند.

پس باید بدانیم اگر چیزی غلط، لباسی جلف یا مدل موی
نامناسبی مد شد یا فکر و عقیده خرافه‌ای رواج یافت پیروی
افراد مختلف از آنها، غلط بودن آن را از بین نمی‌برد؛ زیرا
پذیرش یا عدم پذیرش اکثریت جامعه، مقیاس شناخت
خوب از بد نیست. بر همین اساس است که امام‌علی (ع)
توصیه می‌کنند: «ای مردم در راه هدایت از کمی رهروان
نترسید.» [نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲]

البته باید یقین کنیم که در نهایت، پیروزی با حق و حقیقت و
ارزش‌های الهی است، این چیزی است که باید با تمام وجود
به آن باور داشته باشیم.

منبع: تفسیر نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۵.

قُلْ لَا يَسْتَوِي
الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ
وَلَوْ اَعْجَبَك كَثْرُهُ
الْخَبِيثُ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا اُولِي
الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ

[مائده ۱۰۰]

«بگو ناپاک و پاک برابر نیستند. هر چند

فراوانی ناپاک تو را به شگفتی اندازد پس ای

خردمندان، از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.»

دیده‌اید بعضی برای انجام دادن برخی کارهای غلط مثل
دروغ‌گویی، عمل دیگران را دستاویز قرار می‌دهند و به بهانه
اینکه خیلی‌ها دروغ می‌گویند سعی می‌کنند آن را به خیال
خود توجیه کنند. برای اینکه این بهانه از این گونه افراد گرفته
شود خداوند بزرگ قاعده‌ای کلی بیان می‌کند و می‌فرماید:
«هیچ‌گاه پاک و ناپاک یکسان نیستند هر چند فزونی ناپاکان
تو را به شگفتی فرو برد.»

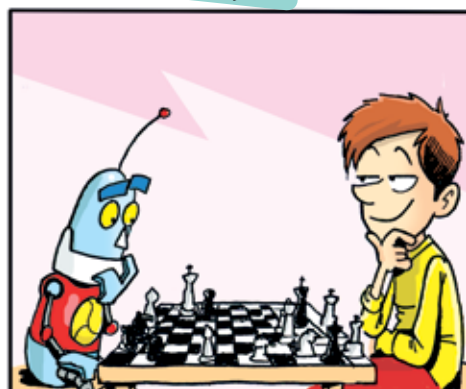
افرادی بر اثر تلقین‌های آشکار و پنهان و تبلیغات گوناگون،

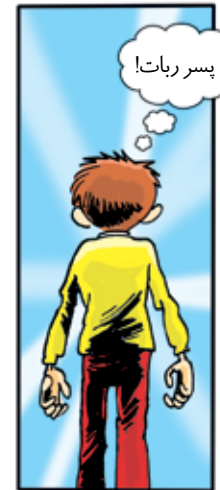
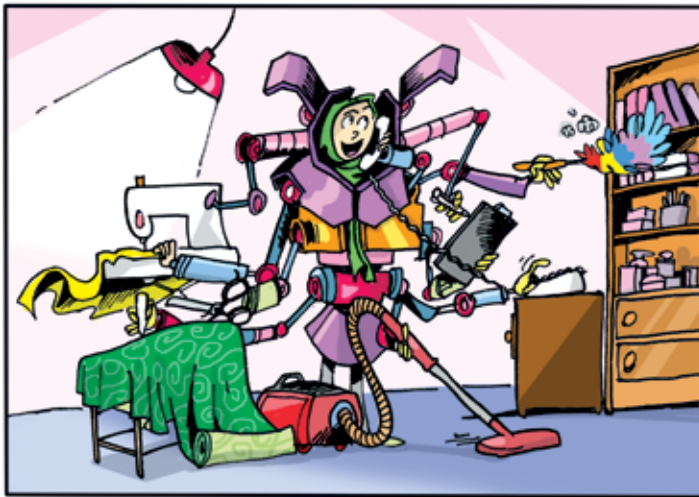


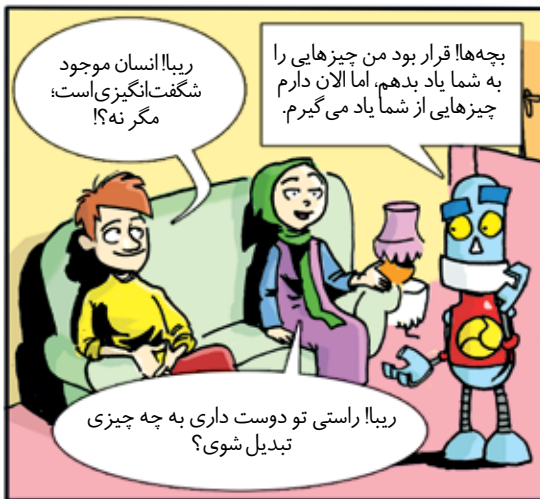
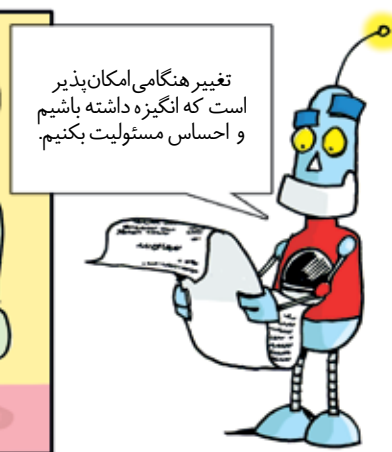
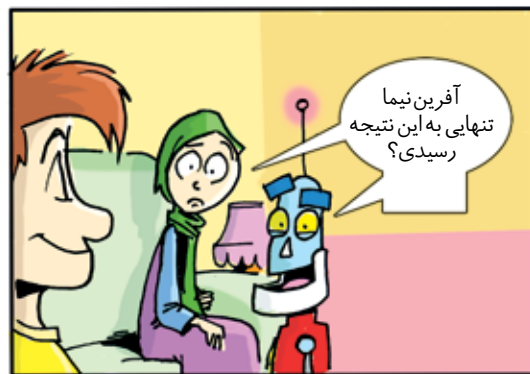
تبدیل شونده‌گان

ابراهیم اصلانی

تصویرگر: سام سلماسی







سقوط مجسمه



علیرضابیش



تصویرگر: مجید صالحی

پایین بیاید.» بعد از کلاس بحث شد بین بچه‌ها. شاه‌رخ که پدرش پاسبان بود و عزتی که پدرش چاقو کش بود و از نوچه‌های شعبان جعفری و چند تایی از بچه‌های کلاس که نوچه‌هایشان محسوب می‌شدند، گفتند آقای حسینی وطن‌فروش و خرابکار است و بزرگ‌تر از دهانش حرف می‌زند. باید حالی‌اش کنیم که توهین به اعلی‌حضرت یعنی چه و سگ کی باشد که در مورد شاه این طور حرف بزند. ما هم گفتیم شما سگ شاه هستید که وقتی کسی حرف حساب می‌زند پاچه‌اش را می‌گیرید به دندان. کم مانده بود دعوا بشود که امیر پرید وسط معرکه و گفت: «من می‌روم سوار مجسمه شاه می‌شوم و می‌نشینم روی گرده‌اش.» شاه‌رخ براق شد که سیلت را دود می‌دهند و فحش کشید به امیر. ما هم پشت امیر درآمدم که ما هم می‌رویم و شرط می‌بندیم که این کار را بکنیم.

حالا باید بعد از زنگ آخر توی گرگ و میش هوا از مجسمه بالا می‌رفتیم و سه تایی به نوبت روی گرده شاه می‌نشستیم. از مدرسه زدم بیرون و رفتم به طرف میدان. وسط میدان شاه نشسته بود روی اسبش و با غرور همه را برانداز می‌کرد. سه تایی به پایه مجسمه نزدیک شدیم. امیر قلاب گرفت تا اول من و بعد علی خودمان را از پایه مجسمه بالا بکشیم. ما رفتم بالا، دست امیر را گرفته بودیم و تلاش می‌کردیم از پایه مجسمه بکشیمش بالا که صدای سوت پاسبان بلند شد. دست امیر را ول کردیم و گفتیم تو فرار کن، اما امیر همان‌جا خیره به ما ایستاد و داد زد: «برید بالا. من سرگرمشان می‌کنم.» ما خودمان را به کنار اسب رساندیم. علی قلاب گرفت و من از پشت اسب بالا کشیدم و خودم را به مجسمه سنگی شاه رساندم که با غرور به روبه‌رو خیره شده بود. از مجسمه بالا رفتم و روی گرده شاه نشستم و دستم را به نشانه پیروزی بالا گرفتم. علی و امیر هم از آن پایین زل زده بودند به من. دو پاسبان رسیدند پای مجسمه و یکی گوش امیر را پیچاند و دیگری فحش را کشید به جانمان که فلان فلان شده‌ای خرابکار بیایید پایین. آن یکی می‌گفت بیایید پایین. الان اگر از آن بالا بیفتید کی جواب پدر و مادران را می‌دهد بی‌شعورها. من و علی پریدیم پایین و آن پاسبان دیگر مچمان را گرفت و پیچاند و بالگد به پشتمان زد. با چک و لگد ما را برد شهربانی. فقط خودمان می‌فهمیدیم که چه لذتی دارد آدم روی گرده شاه بنشیند و شرط را ببرد هر چند کتک بخورد و فحش بشنود.

شب را توی زندان شهربانی خوابیدیم. روز بعد کتک‌ها شروع شد و سین جیم که چه غلطی می‌کردید آن بالا و از چه کسی دستور گرفته بودید برای خرابکاری. بعد آدرس و شماره پدرهایمان را گرفتند و پدر مرا از بازار کشیدند به شهربانی و پدر علی را هم از اداره راه. پدر شاه‌رخ هم آمده بود تا حساب‌مان را برسد. شاه‌رخ می‌گفت: «اینجا بچه‌اند، مشکل

تصمیم خودمان را گرفته بودیم. شاه‌رخ که پدرش پاسبان بود گفته بود: «سیلتان را دود می‌دهند. مگر الکی است؟» و ما دست به تارهای نورسته پشت لبمان کشیده و خندیده بودیم. امیر که ردیف سوم کلاس می‌نشست، فکرش را به کله‌مان انداخته بود. می‌گفت پدرش گفته یک عمر شاه روی گرده مردم سوار شده، ولی دیگر وقتش است که پایین بیاید. همه می‌دانستیم پدر امیر در زندان است. امیر که گذاری اعلامیه می‌آورد سر کلاس و مخفیانه به بچه‌های دیگر می‌داد. من و علی گاهی یک دسته اعلامیه می‌گرفتیم و در راه خانه می‌انداختیم توی خانه مردم. یک بار نزدیک بود گیر بیفتیم. اعلامیه را که انداختیم داخل خانه‌ای، مردی کوتاه قد و چاق از خانه پرید بیرون و افتاد دنبالم. داد می‌زد بگیرد این خرابکارهای پدرسوخته را. رسیدیم سر دوراهی. علی از یک کوچه در رفت و من از کوچه بعدی. مرد دنبال علی افتاد. علی آن‌قدر کوچه پس کوچه رفته بود که مرد گمش کرده بود. ولی این بار فرق داشت. جلوی چشم پاسبان‌های میدان باید می‌رفتیم و روی گرده شاه سوار می‌شدیم. شرط بسته بودیم و کاریش نمی‌شد کرد.

زنگ دوم ریاضیات داشتیم. آقای حسینی بعد از تمام شدن درس گفت سؤالی هست؟ همه می‌دانستیم کافی است کسی دستش را بالا ببرد و سؤالی درباره اوضاع مملکت بپرسد و او دستی به ریش کم پشتش بکشد و با دلایل منطقی همه مشکلات را به گردن شاه و آمریکایی‌ها بیندازد. با اینکه دبیر ریاضی بود، اما از سیاست هم سردر می‌آورد و به قول بعضی بچه‌ها کله‌اش بوی قرمه سبزی می‌داد. یک‌بار هم چند ماهی سر کلاس نیامد. می‌گفتند در زندان بوده. شاه‌رخ می‌گفت خرابکار است و چون مدرسه دبیر ریاضی ندارد تا به حال مانده و سال بعد اخراجش می‌کنند. می‌گفت پدرش گفته همین‌ها هستند که جوان‌های مردم را فریب داده‌اند تا به خیابان‌ها بیایند و به اعلی‌حضرت توهین کنند.

امیر دستش را بالا برد و گفت: «اجازه آقا؟ چرا وقتی یک آمریکایی کشته می‌شود این قدر جنجال به پا می‌شود در رادیوهایشان، اما شاه این همه مردم را در خیابان‌ها می‌کشد و صدای آمریکایی‌ها در نمی‌آید. مگر آنها ادعای حمایت از حقوق بشر ندارند؟ همه بچه‌ها به یکدیگر نگاه کردیم. امیر همیشه حرف‌های گنده می‌زد که ما زیاد از آنها سر در نمی‌آوردیم.

آقای حسینی از روی صندلی‌اش بلند شد و روی سکوی جلوی تخته سیاه چند قدمی برداشت، بعد رو کرد به بچه‌ها و گفت: «همه آدم‌های روی کره زمین برابرند، این سیاست‌مدارهای آمریکایی خودشان را برابرتر می‌دانند! آنها یک عمر است سوار گرده ما شده‌اند و شاه را هم سوار گرده ما کرده‌اند.»

کلاس ساکت ساکت بود، همه گوش می‌دادیم با تمام هوشمان. امیر دوباره دستش را بلند کرد و گفت: «آقا اجازه؟ پدرمان می‌گوید دیگر وقتش رسیده که شاه از گرده مردم



نشانه‌ها

یادگار امام صادق (علیه السلام)

حسین احمدی

مُفَضَّل، از یاران باوفای امام جعفر صادق (ع) بود. روزی در مسجدالنبی بین مقبره و منبر پیامبر (ص) نشسته بود و به عظمت روح و مقام والای آن حضرت می‌اندیشید. فکر می‌کرد به اینکه خداوند چقدر دوستش داشت که میان بشر آن روز، ایشان را به رسالت انتخاب کرد. به اینکه چطور ۲۳ سال تمام سختی‌ها را تحمل کرد تا پیام خداوند را به انسان‌ها برساند و راه سعادت را نشانسان دهد. غرق در این فکرها بود که مردی «ابن ابی‌العوجاء» نام وارد شد. او مردی ملحد بود و به خداوند و پیامبر اعتقاد نداشت. کمی بعد یکی از یارانش نیز آمد و کم‌کم سر صحبت را باز کردند. مُفَضَّل صدایشان را می‌شنید. ابی‌العوجاء با اشاره به مقبره پیامبر (ص)، رو به دوستش گفت: «شک ندارم صاحب این قبر در تمام حالات به نهایت کمال، شرافت و عظمت رسیده بود.»

دوستش با پوزخند گفت: «او فیلسوفی بود که ادعای بزرگی داشت و برای اثبات ادعای خود معجزاتی آورد که عقل‌ها را سرگشته و حیران کرد. اندیشمندان گروه‌گروه به دین او درآمدند و حالا صدای اذان‌گویی‌ها هر روز از مسجدها شنیده می‌شود و هر بار نام او و خدایش را تکرار می‌کنند و...»

ابی‌العوجاء حرف دوستش را قطع کرد و گفت: «حرف از محمد بس است! من که درباره‌ی راز توفیق او عقلم به جایی نمی‌رسد، اما می‌دانم که خدایی در کار نیست. این جهان آفریننده‌ای ندارد و همه چیز خودبه‌خود به وجود آمده است...»

مُفَضَّل که این سخنان را می‌شنید، طاقت نیاورد. خشمگین به سوی آنان رفت و فریاد زد: «ای دشمنان خدا! آیا پروردگاری را که نعمت‌های بی‌شمار به شما بخشیده انکار می‌کنید؟ شرم نمی‌کنید نشانه‌های وجود او را در آفرینش خودتان نادیده می‌گیرید؟»

دوست ابی‌العوجاء گفت: «چرا عصبانی می‌شوی؟ اگر اهل منطق و بحث هستی بیا مناظره کنیم. اگر توانستی ما را قانع کن. اگر اهل بحث نیستی، به دنبال کار خودت برو و مزاحم نشو. اگر هم از یاران جعفر ابن محمد هستی، بدان که

از پدرشان است. باید پدرشان را در بیاوریم.» پدرهایمان که آمدند. پدر شاهرخی با خشم گفت: «بچه‌هایتان را از خیابان‌ها جمع کنید. عرضه‌اش را ندارید بدهید ما ادبشان کنیم.» پدرم گفت: «تو بچه‌ی خودت را ادب کرده‌ای کافی است که هر روز توی مدرسه پاچه این و آن را می‌گیری.» پدر شاهرخی عصبانی شد که؛ به سر‌اعلی حضرت مرد نیستیم اگر شما خرابکارها را آدم نکنم. پدرم خندید که؛ اگر مرد هستی پول آن دو تخته فرشی را که بردی بیاور. پدر شاهرخی گفت هر چه از شماها ببرند حلال است. پدرم این بار قهقهه زد که بین چه کسی از حلال و حرام حرف می‌زند. نزدیک بود دست به یقه شوند که با پادرمیانی یکی از مأمورها غائله ختم شد و ما تعهد دادیم و آزاد شدیم در حالی که هنوز بدن و صورتمان درد می‌کرد. علی از پدرش کتک مفصلی خورد، اما پدر من اول کمی اوقات تلخی کرد و بعد از بیرون آمدن از شهربانی گفت: «ولی عجب کاری کردی تو! حقا که پسر خودم هستی.» اما امیر دو سه روزی در زندان ماند. وقتی بعد از دو سه روز با تن و بدن زخمی، آمد به مدرسه. بچه‌ها دورش را گرفتند. قهرمان ما شده بود امیر با آن پای لنگان.

یک سال بعد، در روزهای اوج انقلاب که بعد از مدرسه کتاب‌هایمان را می‌زدیم زیر بغلمان و با مردم همراه می‌شدیم و شعار می‌دادیم و راه‌پیمایی می‌کردیم، دیگر آن قدر زخم و خون دیده بودیم که نمی‌ترسیدیم از تفنگ‌هایشان؛ یک روز که مدرسه‌ها بسته بودند و انقلاب به پیروزی نزدیک می‌شد امیر آمد دم در خانه که دارند مجسمه‌ی شاه را از وسط میدان پایین می‌کشند. سریع کفش‌هایم را پوشیدم و راه افتادیم و علی را هم سر راه صدا کردیم. سه تایی در خیابان می‌دویدیم تا صحنه را از دست ندهیم. وقتی به میدان رسیدیم کابل قطوری از همان جنس که ما را در بازداشتگاه با آن سیاه و کبود کرده بودند، به دور گردن مجسمه بسته شده بود و یک بولدوزر می‌کشید تا مجسمه را از پایه جدا کند. مردم جمع شده بودند، صلوات می‌فرستادند، شعار می‌دادند. بعضی شربت و شیرینی تعارف می‌کردند. بولدوزر کشید و شاه و اسبش را از آن بالا انداخت پایین و مردم یک‌صدا الله اکبر گفتند. پدر شاهرخی با لباس مبدل بین مردم بود. سیاه شده بود. انگار کابل را به گردن خودش انداخته‌اند. مدام زیر لب فحش می‌داد. با علی و امیر دویدیم بالای سر مجسمه و پاهایمان را مانند شکارچی‌ها روی مجسمه گذاشتیم و دست‌هایمان را به نشانه پیروزی بالا گرفتیم. گویا می‌خواستند از ما عکس بگیرند و این عکس به یادگار بماند.

توجه

با عرض پوزش، در داستان شماره قبل (صفحه ۱۳) به دلایل فنی این کلمه‌ها از انتهای داستان حذف شده بود: «... هستند و از حساب و کتاب سر در نمی‌آورند!»



ای مُفَضَّل! در جسم و آفرینش پرنده بنگر. تقدیر چنان شد که پرندگان تخم گذارند و بچه نزنند تا در وقت پرواز سنگین نباشند. اگر فرزند در شکم آنها بماند تا قوی شود، سنگینی آن، مانع برخاستن و پرواز می‌شود... چون جوجه بیرون آمد، باد در دل جوجه می‌دمد تا چینه‌دانش گشاده گردد و بتواند غذا را جای دهد. چه کسی تدبیر چنان نموده که او غذا و دانه برچیند و در چینه‌دان ریزد و آن گاه برای جوجه‌اش دانه‌ها را بر آورد؟ چرا این گونه خود را در رنج می‌افکند؟ حال آنکه عقل و اندیشه ندارد و از جوجه‌اش انتظاری که آدمیان از فرزند دارند؛ مانند: فخر، عزت، یاری و ماندگاری نام ندارد... از آفرینش تخم پرنده درس عبرت گیر. در آن، ماده زرد رنگ و آب رقیق و سفید نهاده شده. بخشی برای آنکه جوجه به وجود آید و بخش دیگر برای تغذیه آن است تا آن گاه که تخم را بشکافد و بیرون آید. در تدابیر نهفته در این امور بنگر. از آنجا که رشد جوجه درون لایه سخت است و هیچ چیز به درون آن راه ندارد، در درونش، آن قدر غذا تعبیه شده که جوجه را تا هنگام آمدن بس باشد.

بیان شگفتی‌های آفرینش و دقت در احوال مخلوقات در زمانی که امکانات تصویربرداری و آزمایش و مطالعه مثل امروز نبود، نشان می‌دهد که آن امام بزرگوار چقدر در مخلوقات خداوند متعال دقیق بوده است. این بیانات حکیمانه می‌تواند الگویی برای زندگی امروز ما باشد و به ما یاد دهد که در آفریده‌های خدا دقت کنیم و همیشه شکر گزار نعمت‌های بی‌شمار پروردگار باشیم.

او بیش از تو سخنان ما را شنیده، اما هرگز خشمگین نشده و بی‌احترامی نکرده است. با دقت حرف‌هایمان را گوش می‌کند، درست وقتی که فکر می‌کنیم او را در بحث مغلوب کرده‌ایم، یک‌دفعه نکته‌ای را مطرح می‌کند که دهان ما را می‌بندد و ما را تسلیم خود می‌کند.»

مُفَضَّل که می‌دید در برابر زبان‌بازی آنها کاری از پیش نمی‌برد، با ناراحتی از مسجد بیرون آمد و یک‌راست نزد امام صادق (ع) رفت. امام با دیدن حال پریشان او پرسید: «چه شده این قدر گرفته و غمگینی؟»

مُفَضَّل ماجرای بحث آن کافران را برای امام بازگو کرد و گفت که چقدر از دست آنها خشمگین است. امام صادق (ع) فرمود: «فردا هنگام سحر نزد من بیا تا حکمت خداوند یکتا را در آفرینش جهان، درندگان، پرندگان، حشرات، گیاهان و درختان میوه‌دار و بی‌میوه و سبزی‌های خوردنی و نخوردنی برایت بیان کنم. طوری که شایستگان از آن عبرت گیرند، مؤمنان با شناخت آن آرام گیرند و ملحدان و انکارکنندگان از آن حیران بمانند...»

مُفَضَّل از آن پس صبح‌ها نزد استادش امام صادق (ع) حاضر می‌شد و امام از شگفتی‌های خلقت برایش می‌گفت. شگفتی‌هایی که هر یک دلیل روشنی بودند بر اثبات خداوند بی‌همتا. مُفَضَّل هر روز آنچه را از امام می‌شنید، یادداشت می‌کرد. امروز یادداشت‌های او نام کتابی است که به «توحید مُفَضَّل» شهرت دارد. چند جمله از این یادگار ارزشمند را با هم می‌خوانیم:

«ای مُفَضَّل! در هوش حیوانات اندیشه کن و بنگر که خداوند بلندمرتبه چگونه از سر لطف و رحمت و برای آنکه حیوانات بی‌عقل از نعمتی محروم نگردند، در سرشت آنها هوش و کیاست نهاد... روباه، هنگامی که گرسنگی شدید بر او غالب می‌آید، به پشت می‌خوابد. شکمش را باد می‌کند تا پرنده‌ای مرده‌اش ببندارد. وقتی که بر آن نشست، روباه می‌جهد و پرنده را به چنگ می‌آورد و می‌خورد... چه کسی روباه بی‌عقل و اندیشه را بر این نیرنگ یاری داده است؟





وداع با برادر

لحظه‌هایی با سردار شهید مهدی باکری
قسمت پنجم / حبیب یوسف‌زاده
تصویرگر: علی محمدی، محمد طحانی

یا علی! تا رسیدن به دشمن آهسته تکرار
کنید «لا حول و لا قوة الا بالله» اما بعد از
درگیری فقط «الله اکبر!»



یا رسول الله
یا رسول الله
یا رسول الله،
برادرها، خداوند
پشت و پناهتان.



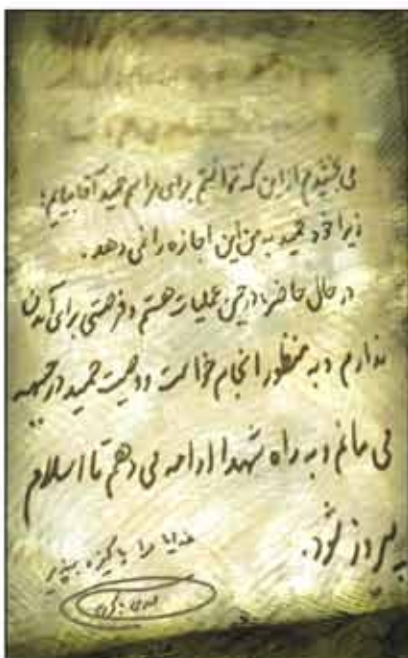
برادرها رگبار
نزنید. چون
هم گلوله هدر
می‌رود، هم نشانه
ترس است.



حمید باکری، داداش
آقا مهدی!

اون کیه
اسماعیل؟







بندر انزلی

زهره کریمی

عکس: هاتف همایی

موج شکن
مانند دماغه‌ای در دریا پیش
رفته تا اسکله را در برابر امواج
حفظ کند.

کیلومترها دورتر از پایتخت در حاشیه زیبای بزرگ‌ترین دریاچه دنیا (خزر) اولین بندر شمالی ما؛ یعنی بندر انزلی قرار گرفته است. از نظر لغوی انزل به معنی لنگر است و **انزلی یعنی لنگرگاه**. این شهر از زمان صفویه به عنوان دروازه اروپا برای تجارت ابریشم مطرح بوده است.

آب‌وهوای معتدل و مرطوب آن باعث شده تا روزهای زیادی از سال زیر باران باشد و صبح‌های زیادی در مه فرو رود، به همین دلیل لقب پر باران‌ترین شهر ایران را دارد. بندر انزلی در دل خود مرداب، دریا، ساحل و چمنزار دارد که مناظر خیال‌انگیزی را به وجود می‌آورد. به ساکنین این شهر انزلی‌چی می‌گویند؛ یعنی اهل انزلی. اولین شهرداری، آموزش و پرورش، بهداشتی، روشنایی برق، هواپیما و حتی اتومبیل و اولین روزنامه (ساحل نجات) برای نخستین بار در این شهر دیده شد.

مروریدبافی از صنایع دستی بندر انزلی و انواع ماهیان خزری، سبزیجات محلی، زیتون، سیر و ترشی‌جات محلی از سوغات این شهر هستند.

شنبه بازار

بازار محلی با سابقه صد ساله که شنبه هر هفته برگزار می‌شود و محل فروش انواع محصولات و مواد غذایی است.

بلوار دریا

منتهی به دریا
با گل کاری‌های
زیبا و دیدنی



برج ساعت

نماد شهر انزلی و مربوط به دوره قاجار است. ۲۸ متر ارتفاع دارد و به عنوان فانوس دریایی برای راهنمای کشتی‌های در حال حرکت به کار می‌رفته است. اما امروزه به برج ساعت تبدیل شده و ساعت را به مردم نشان می‌دهد.





مرداب انزلی

در جنوب این بندر یکی از بزرگ‌ترین و زیباترین مرداب‌های جهان قرار دارد. سواحل مرداب از نیزار و گل‌های رنگارنگ و نیلوفر پوشیده شده و به علت گل‌های نیلوفر زیاد که سر از آب بیرون آورده‌اند، به جزیره گل‌ها معروف است. قایقرانی و اسکی، شکار و ماهیگیری و گردش با قایق از تفریحات رایج این مرداب است. لانه‌های پرندگان متنوع و زیبای بومی و مهاجر و سکوتی که بر آن حاکم است به زیبایی مرداب افزوده است.



کاخ میان پشته

مربوط به دوران رضاخان است که تبدیل به موزه نظامی شده و مجموعه‌ای از اشیای زیبای کاخ و تسلیحات نظامی دوره‌های مختلف در آن نگهداری می‌شود.

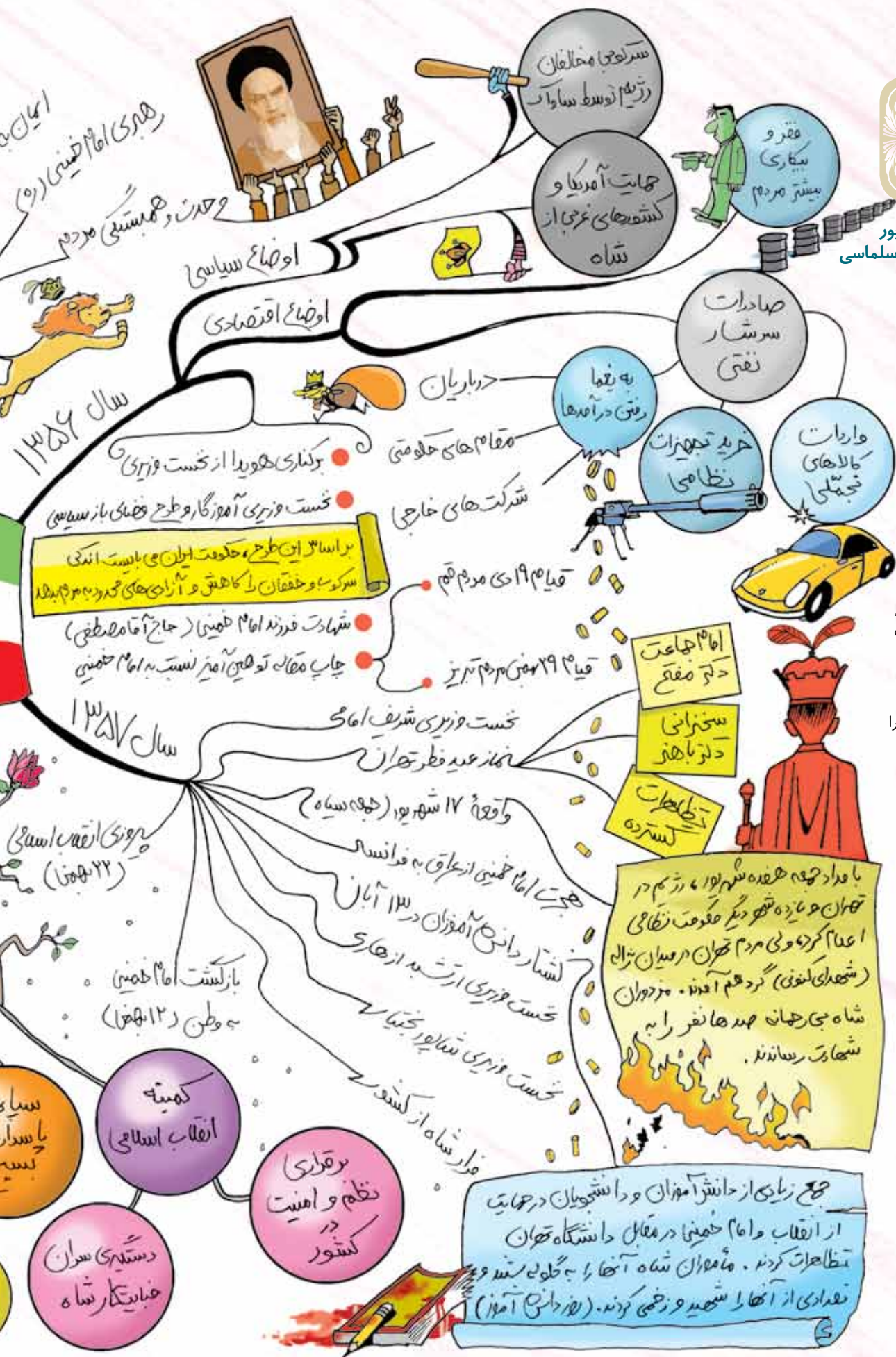


حافظیه

شباهت زیادی به آرامگاه حافظ شیرازی دارد و به همین دلیل به حافظیه معروف است و مکانی برای نواختن موزیک بوده است.



محمد عزیز پور
تصویرگر: سام سلم



شما هم می‌توانید،
اطلاعات مورد نیاز،
از جمله درس‌هایتان
را به این شیوه
یادداشت کنید،
تا زودتر به خاطر
بسپارید و ارتباط
موضوعات مختلف را
بهرتر درک کنید.
راستی، شرکت در
مسابقه «نقشه ذهنی»
که در شماره ۱۴ اعلام
کرده‌بودیم، تا پایان
فروردین تمدید شد.



خاطرات یک کتاب درسی

سبحاق قفلی



شنبه

امروز با جلدی تمیز و مرتب همراه برادرانم از چاپخانه بیرون آمدیم و راهی مدارس شدیم تا بین دانش آموزان تقسیم شویم. چقدر خوشحال بودم که برای اولین بار، گرمای دست یک دانش آموز درس خوان و تمیز را لمس می کنم. از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم.

یک شنبه

حالا کم کم دارم به معنای ضرب المثل ها بیشتر پی می برم؛ مثل ضرب المثل «چی فکر می کردیم چی شد؟» چقدر پر مغز و پر معناست. امروز در تقسیم از بخت بد به دست کثیف ترین و بدبوترین دانش آموز کلاس افتادم. اول مرا با روزنامه و منگنه جلد کرد. بعد پشیمان شد و مرا با کاغذ رنگی و پلاستیک جلد کرد. آخر سر هم جلد مرا از بیخ کند و مرا لخت و عور توی کیفش رها کرد و گفت حالا بهتر شد. از خجالت دیگر روی بیرون آمدن از کیف را ندارم.

دوشنبه

چرا همه فکر می کنند چیزهایی که توی کتاب ها می نویسند قصه و افسانه است. درس تصمیم گیری را که خوانده اید، من از کتاب کبری هم بدبخت ترم. از صبح میان باران مانده ام، ولی هیچ کس سراغم نمی آید. من همیشه فکر می کردم قسمت اول داستان کبری که کتابش را زیر درخت فراموش کرده بود، واقعیت ندارد و قسمت دومش واقعیت دارد که به سراغ کتابش می رود و تصمیم می گیرد از کتابش مراقبت کند، اما مثل اینکه کاملاً اشتباه فکر می کردم.



این بوفه ماست! در ندارد!
غیر از بوفه و بکبک ندارد
انگار که بوفه دار در کی
از هاضمه بشر ندارد
تا سیر شویم مثل آدم
یک لقمه مختصر ندارد
از بس که پر از زباله جات است
دست کمی از خزر ندارد
در داخل بوفه جای خالی
اندازه یک نفر ندارد
از چیپس و بکبک بدم می آید
چون فایده این قدر ندارد
گفتم سرطان می آورد چیپس
گفتا سرطان ضرر ندارد
گفتم که بوفه می شود پر
هر چند که بوفه پر ندارد
این بوفه شبیه ماست انگار
از حال خودش خبر ندارد

کار یکلماتور

مهدی فرج‌اللهی



- ماهیگیر ناشی عمرش را پای سراب می‌گذارد.
- کوهنورد امیدوار از سقوط بالا می‌رود.



- سیل که بیاید، چتر قایق می‌شود.
- سراب با آفتاب سیراب می‌شود.
- موقع خورشید گرفتگی، روز چند لحظه چرت می‌زند.
- هنگام باران اشک شوق بر گونه‌های کوه جاری می‌شود.
- موج سر به سر صخره می‌گذارد.
- چاه خشک از سطل خجالت می‌کشد.



کار یکاتورها: سام سلماسی

سه‌شنبه

امروز یک دانش‌آموز دیگر مرا پیدا کرد و روی نجاری خانه‌شان شروع کرد به خشک کردن من. خدا را شکر کردم. پیش خودم گفتم این یکی دیگر قدر مرا می‌داند و به خوبی از من مراقبت می‌کند، اما بر بخت بد لعنت. این دانش‌آموز بعد از خشک کردن من چند برگ از اولم را کند و با آن موشک و قایق کاغذی ساخت. انگار نه انگار که من یک کتاب محترم درسی هستم. بقیه برگ‌های بینوای مرا هم به پدرش سپرد.

چهارشنبه

امروز خوشحال بودم که با پدر دانش‌آموز سرکار می‌روم. فکر کنم بالاخره به دست آدم خوبی افتادم. حدس می‌زنم این آدم باید معلم یا کتاب‌فروش باشد و مرا با خود به مدرسه یا کتاب‌فروشی می‌برد تا به کار اصلی خودم؛ یعنی آموزش و تحصیل بپردازم. امروز آن قدر کتاب دیگر جز من درون کیسه بود که نوبت به من نرسید. فردا شاید نوبت من باشد.

پنج‌شنبه

چشم‌تان روز بد نبیند. آن پدر خوب نه معلم بود، نه کتاب‌فروش. ایشان لب‌فروش بود و امروز دانه دانه بر گه‌های نازنین مرا کند و داخلش لب‌و پیچید و به دست بچه‌های مردم داد. راستش من خودم هم خیلی بدم نیامد. آخر لب‌هایش خوشمزه بود.

جمعه

به بچه‌ها توصیه می‌کنم هیچ‌وقت از این لب‌وها نخرند؛ چون از دیروز تا حالا به خاطر آن لب‌وهای کثیف دل‌تک‌تک صفحه‌هایم درد می‌کند. فکر می‌کنم مسموم شده‌ام. باید هر چه زودتر خودم را به یک کتاب‌پزشک نشان بدهم.

جنگ روانی چیست؟

با رسم شکل توضیح دهید!

برای ترسناک نشان دادن خودشان ساختند که یکی از جالب‌ترین آنها اختراع ناخن مصنوعی و نقاب حیوانات درنده بود. هر چه علم پیشرفت کرد، لوازم آرایشی جنگجویان هم پیچیده‌تر شد تا تأثیر بدتری بر روح و روان سربازان دشمن بگذارد و آنها را از به دنیا آمدنشان پشیمان کند. در زمان ما جنگ روانی بسیار تکامل پیدا کرده است. طوری که به جای شلیک بر سربازان دشمن، روی مغز آنها کلیک می‌کنند تا مرخص شوند. در این روش پیشرفته، یا باورها و افکار دشمن را دلیت می‌کنند یا احساسات او را از جهان واقعی کات می‌کنند و در دنیای هیپروت پیست می‌نمایند.

همچنین، در جنگ‌های روانی امروز، جنگجویان دو طرف چنگ و دندان الکترونیک به همدیگر نشان می‌دهند. این‌طرف، هواپیمای جنگنده رادارگریز می‌سازد، آن طرف، رادار ضد هواپیمای رادارگریز اختراع می‌کند و همین‌طور الی آخر. خلاصه اینکه جنگ روانی ته ندارد. به طور مثال گاهی کشورهای دُم کلفت، دیگران را تهدید می‌کنند که اگر کشور خوبی نباشید و حرف ما را گوش نکنید، پرونده‌تان روی میز است. اگر جنی شویم و روی سگمان بالا بیاید ممکن است چنین و چنان کنیم! به عبارتی شاخ‌های فیزیکی در گذر زمان به شاخ‌های مجازی و دروغ‌های شاخ‌دار بدل شده‌اند.

بنابراین نتیجه انشای من این است که ما باید خودمان را به انواع وسایل شاخ‌شکن مجهز نماییم تا خدای ناکرده پرونده‌مان را زیر بغلمان نزنند.



از هیبت شما چشم‌هایش مثل خرمالو گرد می‌شد و دهانش باز می‌ماند. هیچ وقت هم فرصت پیدا نمی‌کرد دهانش را ببندد. در تأیید این نظریه، کاوش‌های باستان‌شناسی هم نشان داده‌اند که بسیاری از جنگجویان قدیم با دهان باز به دیار باقی شتافته‌اند. انسان‌ها وقتی متوجه شدند که داشتن شاخ بر روی سر، چنان تأثیر فوق‌العاده‌ای بر دهان دشمن می‌گذارد و او را قبض روح می‌کند، تصمیم گرفتند شاخ‌های بلندتری بسازند. اما بلندی شاخ هم حدی داشت، اگر بیش از حد بلند می‌شد تعادل طرف را بر هم می‌زد. از این رو وسایل جدیدی

جنگ روانی همان‌طور که از اسمش پیداست، میانه‌ای با عقل ندارد و آدم را حسایی گیج می‌کند. جنگ‌های قدیم ساده و بی‌ریا بودند. کافی بود شمشیرباز خوبی باشی و یک دست زره اتو شده و ضد ضربه بپوشی و به میدان بروی. اگر هم روی کلاه‌خود آهنی‌ات یک جفت شاخ بز یا مشابه آن می‌کاشتی، معرکه می‌شد و دیگر کسی حریف‌ت نبود. دشمن حساب کارش را می‌کرد و

Energy

Mohammad Ali Ghorbani
Illustrator: Sam Salmassi

Jokes to Think

Snake

TEACHER: In this box, I have a 10-foot snake.

Pupil: You can't fool me, Teacher... snakes don't have feet.



Help

Father: What did you do today to help your mother?

Son: I dried the dishes.

Daughter: And I helped pick up the pieces.



Homework

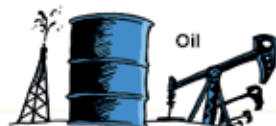
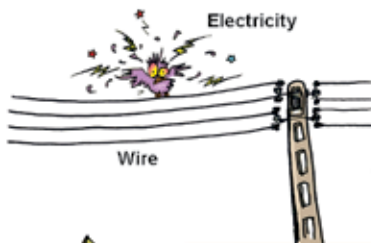
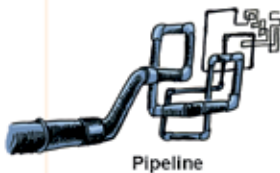
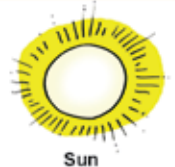
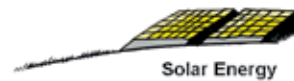
Teacher: Did your father help you with your homework?

Student: No, he did it all by himself.

Quote to Translate

Success is not the key to happiness. Happiness is the key to success. If you love what you are doing, you will be successful.

Energy Word Search



O	O	V	L	N	F	R	K	N	O	I	T	A	T	S	E	Z
J	N	T	G	L	E	X	S	U	N	K	R	A	U	G	N	L
W	X	L	U	A	E	U	A	C	A	Q	T	E	T	D	A	L
W	W	T	C	R	N	C	B	L	A	S	O	N	K	M	V	M
O	Q	T	E	U	B	A	R	E	D	L	W	I	P	N	C	H
N	O	S	S	F	N	I	F	A	U	U	I	L	F	I	A	I
R	B	O	Y	J	V	V	N	R	L	Y	R	E	L	U	X	T
D	F	Q	U	L	Z	T	H	E	R	O	E	P	L	M	E	I
Y	T	I	C	I	R	T	C	E	L	E	S	I	L	A	R	L
Y	S	J	H	B	W	T	N	C	B	M	D	P	O	D	H	R
F	J	Q	Q	U	Q	I	A	H	U	V	Z	Y	R	I	H	V
Y	X	V	N	R	F	M	Z	U	C	F	G	S	T	L	I	O
O	O	M	E	E	U	L	T	M	A	E	S	O	E	H	I	R
S	W	W	R	J	H	T	O	W	E	R	T	A	P	E	M	C
B	O	P	W	I	N	D	M	I	L	L	U	X	G	W	T	P
P	S	Z	B	E	V	H	G	O	E	Y	J	U	U	Q	E	E
R	Z	G	A	B	I	A	N	L	W	N	U	J	V	R	M	E

آغاز گل افشانی‌ها

زیر نظر بابک نیک‌طلب

چشم تو

چشم‌ها، پرسش بی‌پاسخ حیرانی‌ها
دست‌ها، تشنه تقسیم فراوانی‌ها
با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم
داغ‌های دل ما جای چراغانی‌ها
حاليا، دست کریم تو برای دل ما
سر پناهی است در این بی‌سر و سامانی‌ها
وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی
ای سرانگشت تو آغاز گل افشانی‌ها
سایه امن کسای تو مرا بر سر بس*
تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها
چشم تو لایحه روشن آغاز بهار
طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها

قیصر امین‌پور

* این بیت به حدیث کسا اشاره می‌کند؛ پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی، فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، کنار یکدیگر نشسته بودند. پیامبر بالاپوشی بر سر خود و آن چهارتن افکند و فرمود: «خدا یا! اینان اهل بیت و نزدیکان من هستند، هر پلیدی را از ایشان بزدای و آنان را (از هر عیب و گناه) پاک گردان.» سپس جبرئیل حاضر شد و آیه تطهیر (آیه سی و سوم سوره احزاب) را فرود آورد.

مثل لبخند غنچه‌ها

به تماشای رودها برویم
خستگی را به آب بسپاریم
پابه‌پای ستاره‌ها بدویم
از شب تیره دست برداریم

نگذاریم آسمان بکشد
چادر شب به روی دل‌هامان
مهر صد آفرین بیا بزنیم
روی هر برگ دفتر باران

ابرها را به دوش خود بکشیم
ببریم آن طرف که باران نیست
بنویسیم روی دل‌هامان
هیچ کس از کسی گریزان نیست

گاه‌گاهی به روستا برویم
از گل و گله با خبر باشیم
بر که بودن به ما نمی‌آید
کاش هر روز در سفر باشیم

پر زدن سمت آب و آبادی
گم شدن توی روستا زیباست
از خدا شعر تازه‌ای گفتن
مثل لبخند غنچه‌ها زیباست

شاهین رهنما

حرف ترش و شیرین

برف زیبا از آسمان دیشب
نم‌نمک در حیاط می‌بارید
دانه‌دانه سفید رنگ و درشت
برق می‌زد شبیه مروارید

خواهرم گفت: «جای برف، ای کاش
دانه‌های انار می‌بارید
دامن ما همیشه پر می‌شد
از اناری به رنگ سرخ و سفید.»

حرف شیرین و ترش ما که شنید
سقف خانه، دهانش آب افتاد
مادرم غصه خورد و گفت:
«ای وای باز هم سقف خانه‌مان نم داد.»
غلامرضا مرادی

خراسان بزرگ

خانه خورشید است
خاک این پهنه پاک
بی‌شک از پر تو مهر
آسمانی شده خاک

زادگاه عطار
شهر شیخ جام است
خانه فردوسی
خانه خیام است

این خراسان بزرگ
بهترین خاک خداست
گنبد روشن آن
آفتاب دل ماست
اسدالله شعبانی

اُجی، مَجی ناپدیدشی

بهمن هدایت پور



۲۸
فوجان
پرسش و پاسخ
۱۳۹۱

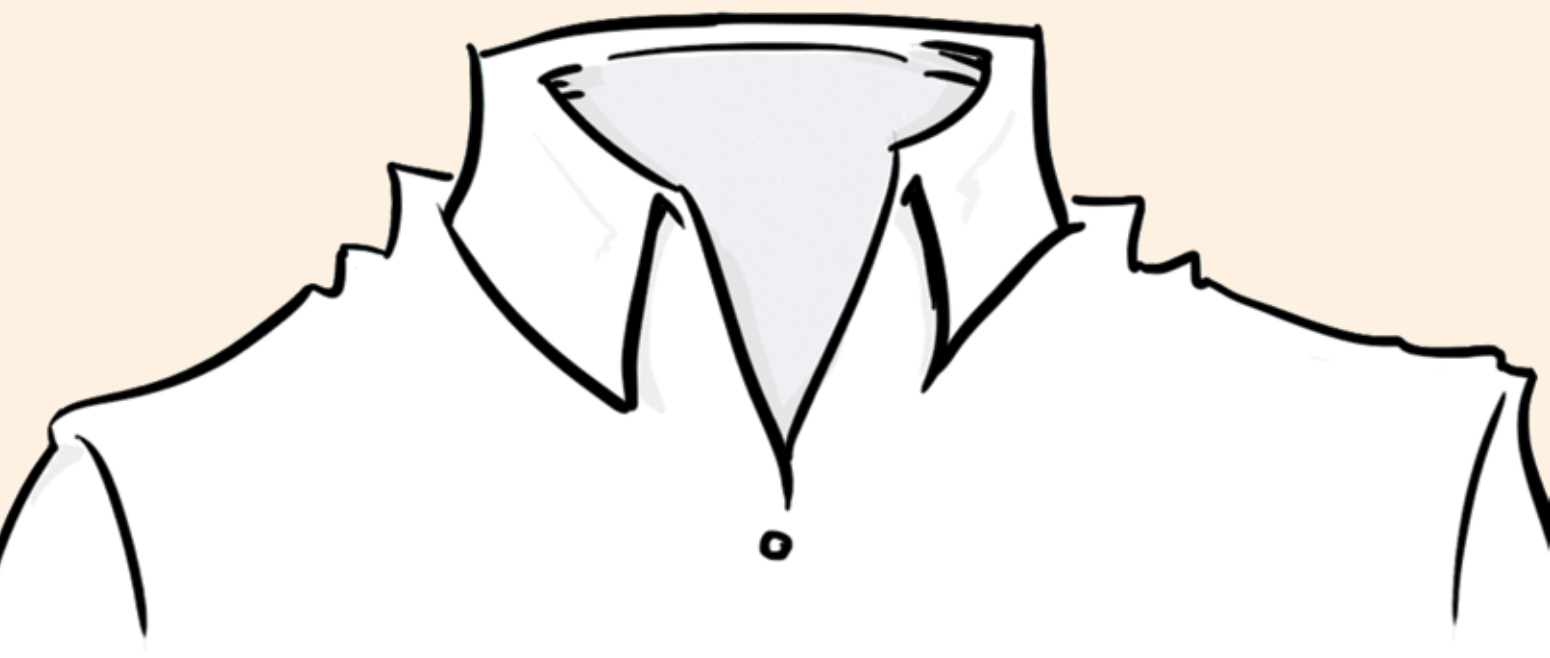


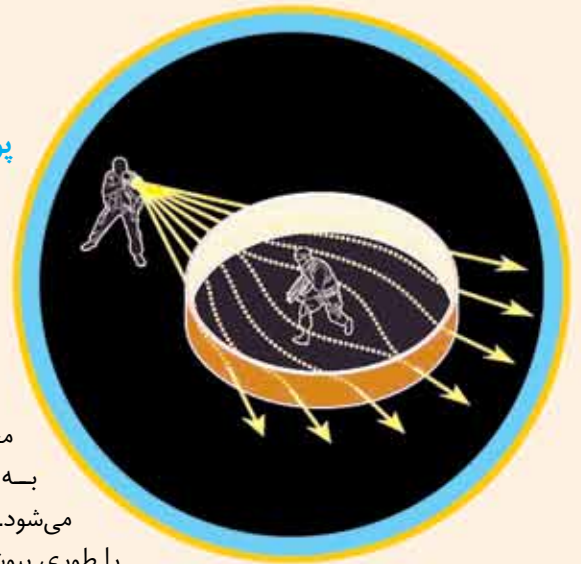
نامرئی سازی، از افسانه تا واقعیت

رویای نامرئی سازی را به واقعیت بدل کنند. فناوری نامرئی ساختن اجسام می تواند استفاده های زیادی داشته باشد. به ویژه در نیروهای مسلح، این فناوری می تواند برای پدافند غیر عامل و فریب دشمن استفاده شود.

بر سر، غیب می شوند. یا در فیلم های «هری پاتر» شاهد بوده اید که چگونه شخصیت های داستان با پوشیدن شل مخصوص یک دفعه نامرئی می شوند و از چنگ جادوگر خبیث فرار می کنند. در سال های اخیر دانشمندان زیادی کوشیده اند

رویای نامرئی شدن، مثل رویای پرواز سالیان درازی است که ذهن بشر را به خود مشغول کرده و کتاب ها و فیلم های علمی تخیلی زیادی با موضوع نامرئی شدن آدم ها چاپ و تولید شده است؛ به طور مثال در داستان های «هزار و یک شب» افراد با گذاشتن کلاه مخصوص





پوشش‌های نامرئی‌کننده چگونه عمل می‌کنند؟

چشمان ما قادر به تشخیص آن جسم نخواهد بود. این حالت تقریباً شبیه عبور آب رودخانه از اطراف یک سنگ است. همان‌طور که جریان آب از اطراف سنگ می‌گذرد و به عقب باز نمی‌گردد، پرتوهای نور نیز موقع برخورد با این پوشش‌های مخصوص، خم می‌شوند و بازتابش نمی‌کنند.

ما اجسام را به این علت می‌بینیم که پرتوهای نور محیط از سطح آنها به چشمانمان بازتاب می‌شود. حال اگر یک جسم را طوری بپوشانیم که به جای بازتاباندن نور، آن را منحرف کند،

یک روش دیگر برای نامرئی کردن اجسام

در این روش، یک دوربین فیلم‌برداری مرتب از مناظر پشت سر فرد تصویربرداری می‌کند. این تصاویر در رایانه‌ای پردازش می‌شوند و بعد از ایجاد تنظیمات لازم در خصوص شدت نور محیط، سرعت حرکت فرد و عواملی از این قبیل، تصویر مناظر پشت سر از طریق یک ویدئو پروژکتور به جلوی بدن فرد تابانده می‌شود. به این ترتیب شخص مورد نظر لحظه‌به‌لحظه مثل یک آفتاب‌پرست رنگ عوض می‌کند و تشخیص او از محیط اطرافش دشوار می‌شود.



یک سؤال، یک مسابقه

اگر می‌توانستید خودتان را نامرئی کنید، چه استفاده‌هایی از آن می‌کردید؟ بیایید خودتان را یک انسان نامرئی فرض کنید و پیامدهای آن را به صورت «خاطرات یک انسان نامرئی» بنویسید و به دفتر مجله بفرستید. به صاحبان بهترین خاطرات خیالی جوایز ارزنده‌ای تقدیم و خاطرات برتر در رشد نوجوان چاپ خواهد شد.



فناوری نامرئی‌سازی در بسیاری از مراکز علمی دنیا مراحل تحقیقاتی را می‌گذراند، اما پیشرفت‌ها و نتایج پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که در چند سال آینده شاهد استفاده گسترده‌ای از این فناوری خواهیم بود.



یکی از دانشمندان ایرانی پیشرو در زمینه نامرئی‌سازی، دکتر مجید غرقی است. ایشان به همراه چند پژوهشگر دیگر در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، از شیوه جدیدی به نام «فرش پوششی» برای نامرئی کردن ذرات کوچک استفاده کرده است.

منابع:

۱. نشریه Discover، آوریل ۲۰۱۲

۲. NBCNEWS.com



خانه پغورقاتی

نویسنده: طاهره ایبید

تصویر گر: سحر حقگو

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان (تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۹۷۲)

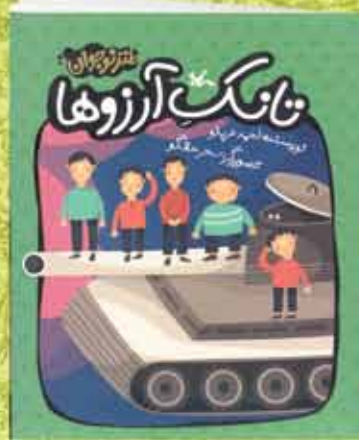
چاپ اول: ۱۳۹۰

قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال

همه وسایل خانه آقای پغورقاتی از دستش عصبانی بودند، چرا؟ چون هیچ وقت حال آنها را نمی پرسید و به آنها توجهی نمی کرد. وسایل که از این وضع خسته شده بودند، جایشان را با هم عوض می کردند؛ لباس ها می رفتند داخل یخچال. شانه با مسواک جابه جا می شد، آینه با شیشه پنجره جایشان را عوض می کردند و ... سرانجام کسی پیدا شد که به داد وسایل این خانه رسید. آن روز عصر وقتی پغورقاتی وارد خانه شد، خانه خالی خالی بود.

در بخشی از کتاب می خوانیم:

«... پغورقاتی به خانه برگشت. دوباره توی شیشه یعنی آینه نگاه کرد. «خودش» نیامده بود. بی حوصله رفت روی مبل نشست. یک دفعه چشمش به خودش افتاد که توی شیشه پنجره یعنی آینه بود...»



تانک آرزوها

نویسنده: احمد عربلو

تصویر گر: سحر حقگو

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان (تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۹۷۲)

چاپ اول: ۱۳۹۰

قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال

این کتاب مجموعه پانزده داستان کوتاه طنز است. با خواندن هر یک از این داستان ها خاطرات دوران جنگ و دلاوری رزمندگان برایمان زنده می شود. از نوع روایت داستان ها می توان حدس زد که احمد عربلو این داستان ها را براساس خاطرات واقعی رزمنده ها و آزاده ها نوشته است.

آذرک و جادوگر بزرگ

نویسنده: مسلم ناصری

ناشر: افق (تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۳۶۷)

چاپ اول: ۱۳۹۰

قیمت: هر جلد ۳۲۰۰۰ ریال

«آذرک» دخترک داستان توی دلش گفت کاش بابا عینکش گم می شد و راه خانه را پیدا نمی کرد. آذرک در همین فکر بود که دید پدر دنبال عینکش می گردد. لحظه ای بعد وقتی از دست برادرش عصبانی بود و گفت که دیگر نمی خواهد ببیندش، برادرش ناپدید شد. او هر آرزویی می کرد فوری بر آورده می شد، ولی برادرش را نمی توانست پیدا کند... در این مجموعه هفت جلدی ماجراهای عجیب و باور نکردنی برای آذرک رخ می دهد. او در دنیای جادوگرها سفر می کند و هر بار با جادوگری آشنا می شود. شما هم می توانید با خواندن این کتاب ها، آذرک را در این سفرها همراهی کنید.



آثار رسیده شما

زیر نظر علیرضاالبش

عصر یک روز زمستانی، که برف می‌زدیم که انگار توی میدان جنگ هستیم. بعد هم سرسره برفی درست کردیم و کلی بازی کردیم. سارا و نسترن کلاه زهرا را برداشته بودند و روی یک

ماشین گذاشته بودند. وقتی بازی تمام شد، آمدیم دیدیم ماشین رفته و کلاه زهرا را هم با خودش برده.

مهدیه خوش‌نیت / تهران



دوستان عزیز، سلام

بیفتد، چیزی که خاطره را خواندنی بکند. صرف اینکه من سر کلاس رفتم و امتحان دادم خاطره خاص شما نیست. خاطره هر کس دیگری هم می‌تواند باشد. در خاطره نویسی توجه به جزئیات و پرداخت آن خیلی مهم است. جزئیات یک خاطره است که آن را خواندنی می‌کند.

کلی خاطره‌های خوب تلخ و شیرین برای ما فرستاده بودید. همه را با اشتیاق خواندم. چند تایی را هم انتخاب کردم که در این شماره و شماره بعد چاپ می‌کنیم؛ ولی تمام نوشته‌ها چند تا اشکال اساسی داشت. اول اینکه خاطرات خیلی بلند بود و نمی‌شد همه خاطره را چاپ کرد. دوم اینکه در خاطره باید یک اتفاق

و اما برندگان مسابقه

ریحانه محمدقلی / دماوند

مهدیه خوش‌نیت / تهران

لیلا غریبی / تبریز

علیرضا سامی / سمیرم

سهیلا کریمی / همدان

مینا عرفانی‌پور / اصفهان

مینا مجیدی / خمینی‌شهر

علی نصرالهی / شوش

فاطمه همتیان / لرستان

کلاس اول ابتدایی که بودم بغل دستی‌ام همیشه وقت امتحانات یا املاء سرش توی برگه من بود. من از همه جا بی‌خبر فکر می‌کردم مواظب من است که اشتباه ننویسم. تا اینکه یک روز خانم معلم با چوب‌الف زد روی دستش و کشید و برد آن سمت میز. خیلی تعجب کردم. وقتی موضوع را به پدر و مادرم گفتم، فهمیدم که از روی دست من تقلب می‌کرده است. روز بعد موضوع را به دوستم و خانم معلم گفتم و کلی با هم خندیدیم.
ریحانه محمدقلی / دماوند



اوج می‌گیرد
بال‌های احساس
بر آسمان سپید کاغذ...
باران که می‌بارد
قاصدک‌های عاشق
پناه می‌برند
زیر چتر شعر..
علی نصراللهی / شوش

رنگ خدا

هر وقت غمگین می‌شوم هیچ‌کس نیست که به زمزمه دلم گوش بدهد مگر پروردگار مهربان عالم. تنها اوست که غم‌ها را تسکین می‌دهد و یاری‌رسان ماست. چه دوستی مهربانی میان من و خدای مهربان شکل گرفته است. چه زیباست وقتی روی سجاده آبی رنگ خود در دریای مهربانی او غرق می‌شوم. وقتی سر از سجده بر می‌دارم در دامن کردگار نوازش می‌شوم. آن‌گاه تسبیح را بر می‌دارم و آرام آرام نام او بر زبانم جاری می‌شود. سبحان‌الله سبحان‌الله سبحان‌الله در این لحظه‌های شفاف، رنگ خدا را روی سجاده‌ام احساس می‌کنم.
صبا گلنارکار / تهران





بازی با احساسات
یکی می‌خواست با احساسات من بازی کند، سه هیچ بردمش.
حامد نقوی / تهران



شانس

پلیس به راننده: «گواهی‌نامه داری؟»
راننده: «صبر کن داشبورده را ببینم. خدا کند داشته باشم، کارت راه بیفتد!»

جمشید حسین خانی / سمنان

کرم غیر خاکی

می‌دانید وقتی یک کرم خاکی خودش را بتکاند، دیگر فقط یک کرم معمولی خواهد بود!

حسین طاهری / اصفهان

وسوسه

«حیف نون» توی اتوبوس شلوغ پیله کرده بود به راننده و در گوش راننده حرف می‌زد. راننده مرتب می‌گفت: «برو بشین سر جات.» آخرش مسافرها به راننده گفتند: «آقای راننده، به حرفش گوش کن، شاید کار واجب داره.»
راننده: «نه بابا، اومده به من می‌گه چپ کن به کم بخندیم!»

حمیدرضا محمدی / بابلسر

تکمیل ظرفیت

یکی سوار آسانسور شد، دید نوشته: ظرفیت دوازده نفر. باخودش گفت: «عجب بدبختیه‌ها! حالا یازده نفر دیگه از کجا بیارم؟»

بابک رحمانی / تهران





● روش اول

ابتدا قطعه‌ای از سیم را با سیم‌چین ببرید و آن را بدون اینکه به شکل خاصی فکر کنید خم و راست کنید و شکل دهید. این کار کمک می‌کند تا اشکال اتفاقی ایجاد شوند. بعد می‌توانید با معنا بخشیدن به این اشکال آنها را طوری تغییر دهید که شبیه اجسام واقعی شوند. مثلاً ممکن است سیم شما شبیه یک لاک‌پشت شده باشد. شما باید با پیچیدن سیم و اضافه کردن دست و پا یا سر و دم آن را به لاک‌پشت شبیه تر کنید.

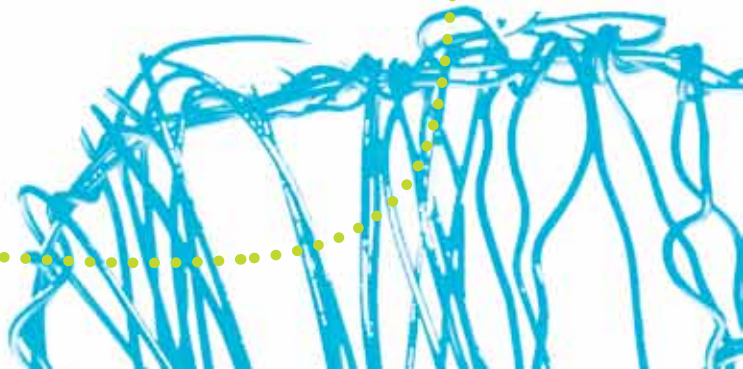
سیم‌های مفتولی نازک وقتی در دستان ما شکل می‌گیرند، طعم شیرین خلاقیت را تجربه می‌کنیم. می‌توانیم هر آنچه از ذهنمان می‌گذرد با این سیم‌ها خلق کنیم؛ دوچرخه، هواپیما، آهو و اکنون که این فرصت برای تو نوجوان دوست‌داشتنی فراهم شده است، فرصت را غنیمت بشمار و دست به کار شو.

موجودات سیمی



مواد لازم

- سیم مفتول نازک (که می‌توانید آن را از ابزار فروشی‌ها یا گل فروشی‌ها تهیه کنید).
- سیم‌چین
- دم باریک
- ابزارهای ابتکاری مثل قاشق و چنگال برای شکل دادن



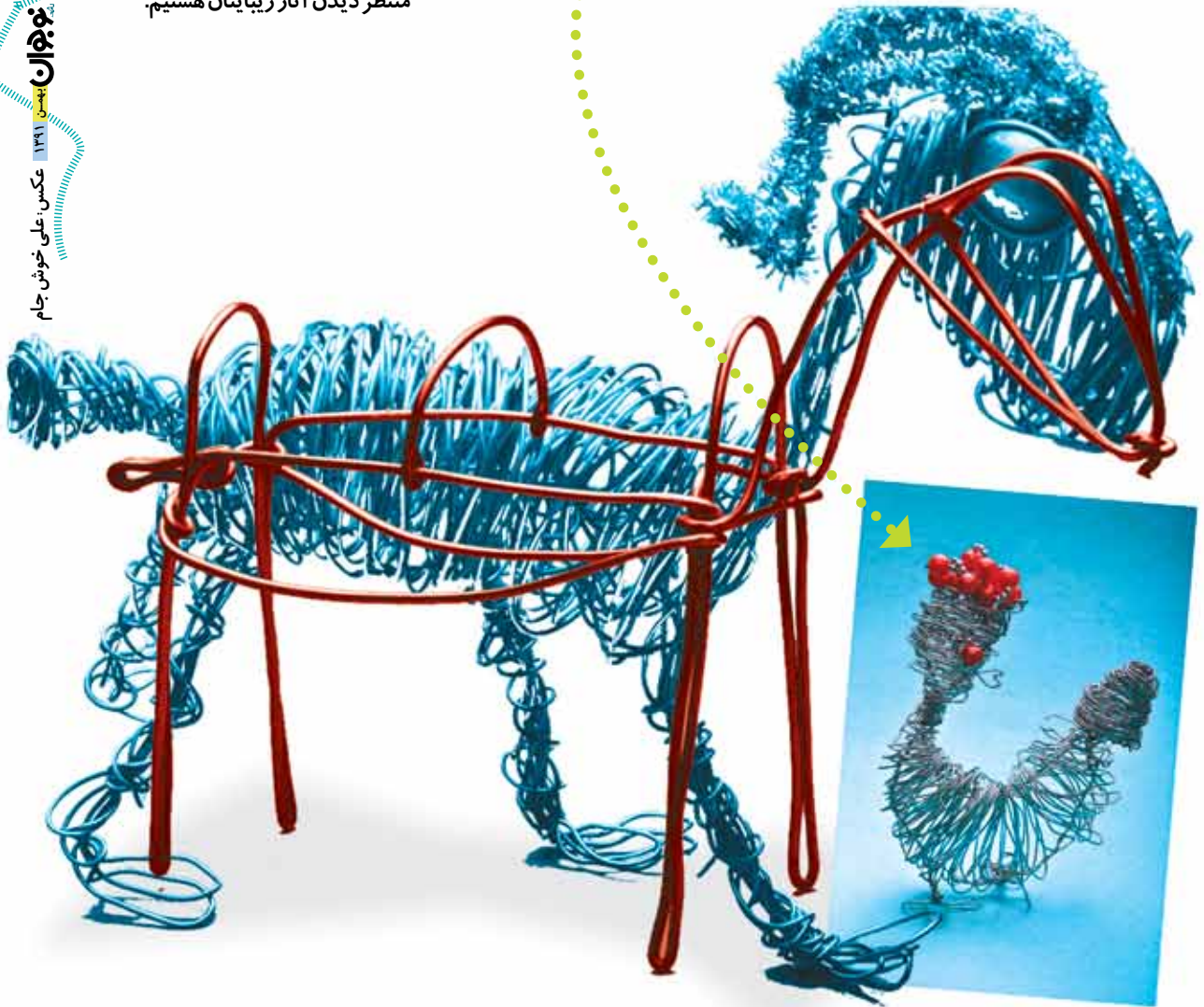
● روش دوم

ممکن است از ابتدا شکلی را که دوست دارید بسازید، در ذهن خود مجسم کنید؛ مثل پرنده. البته بهتر است با دیدن تصاویر پرنده‌های مختلف ذهن خود را برای ساختن پرنده آماده کنید. برای ساختن هر موضوعی ابتدا **اسکلت** آن را بسازید (منظور از اسکلت ساخت مهم‌ترین و اصلی‌ترین قسمت‌های موضوع است) سپس سعی کنید با پیچاندن بیشتر سیم به دور این قسمت‌ها شکل را کامل کنید

● روش سوم

ساخت اشکال انتزاعی یا دگرگون در این شیوه شما با کمی دست‌کاری، در شکل آن را انتزاعی یا ساده می‌کنید. در اینجا پرنده‌ای را می‌بینید که با همین شیوه ساخته شده است.

منتظر دیدن آثار زیباترین هستیم.





مهدی زارعی

کشتی

«کشتی» به کمربند مخصوص زرتشتیان گفته می‌شد. در ایران باستان، هنگام زور آزمایی‌های تن به تن، هر یک از دو پهلوان تلاش می‌کرد با گرفتن از کمربند حریف، او را بلند کند و به زمین بزند. کم کم این زور آزمایی‌های رودر رو، حتی وقتی از چنین کمربندی استفاده نمی‌شد، کشتی نام گرفت. رقابت‌های امروزی کشتی به دو شکل آزاد و فرنگی برگزار می‌شود. در کشتی آزاد، ورزشکاران برای اجرای فن از تمام قسمت‌های بدن حریف استفاده می‌کنند، اما در کشتی فرنگی، ورزشکار حق ندارد پایین‌تر از کمر حریف

لباس کشتی‌گیران

«دوبنده» پیراهن و شلوارک رکابی، سرهم و چسبانی است که کشتی‌گیران می‌پوشند و فقط به دو رنگ قرمز و آبی است. کشتی‌گیران از جوراب‌های کوتاه و بدون ساق و کفش سبک و ساق بلند نیز استفاده می‌کنند.

قوانین در کشتی

● زمان

مسابقات کشتی در دو زمان دو دقیقه‌ای فعال برگزار می‌شود و کشتی‌گیری را برنده اعلام می‌کنند که در هر دو تایم برنده شده باشد. در بین دو تایم مسابقه یک دقیقه فرصت استراحت وجود دارد. در صورتی که هر یک از کشتی‌گیرها برنده یک تایم شده باشد، کار به تایم سوم کشیده می‌شود تا یکی از کشتی‌گیرها با پیروزی در این تایم برنده مسابقه شود.

● تشک کشتی

مسابقه کشتی در سالن مخصوص و روی «تشک» انجام می‌گیرد. تشک، مربعی زرد رنگ به ضلع دوازده متر است که درون آن دو حلقه قرمز رنگ وجود دارند.

۱- منطقه فعالیت: دایره‌ای به قطر هفت متر که در مرکز آن دایره‌ای به قطر یک متر وجود دارد.

۲- مرز بین منطقه فعالیت و محوطه خارج. این بخش با یک نوار یک متری قرمز مشخص شده است. این نوار که مرز دایره مخصوص فعالیت کشتی‌گیران است، زون نام دارد. در صورتی که کشتی‌گیری در بیرون منطقه زون، به فعالیت و اجرای فن بپردازد، امتیازی نخواهد گرفت.

● داوران

برای قضاوت در هر مسابقه کشتی پنج داور حضور دارند؛ رئیس تشک، قاضی، داور وسط، ناظر و وقت نگه‌دار.



غلامرضا تختی

۱۵ سال عضو تیم ملی
و کسب مدال از سه المپیک



عبدالله موحد

شش سال پشت سر هم قهرمان
جهان و المپیک



امامعلی حبیبی

نخستین طلای ایران در المپیک

● وزن‌ها

رقابت‌های بزرگ‌سالان در هفت وزن برگزار می‌شود که عبارت‌اند از: ۵۵، ۶۰، ۶۶، ۷۴، ۸۴، ۹۶ و ۱۲۰ کیلو. در بخش جوانان زیر بیست سال، مسابقات در وزن‌های ۵۰، ۵۵، ۶۰، ۶۶، ۷۴، ۸۴، ۹۶، ۱۲۰ کیلو، در بخش نوجوانان زیر هفده سال در وزن‌های ۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۹، ۷۶، ۸۵ و ۱۰۰ کیلو، و در قسمت نونهالان در وزن‌های ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۵۳، ۵۹، ۶۶ و ۷۳ کیلو برگزار می‌شود.

کشتی پهلوانی

در قرن اول هجری افراد غیر نظامی حق حمل سلاح را نداشتند. از این رو، پهلوانان برای حفظ آمادگی خود، مجبور بودند با دستان خالی تمرین کنند. محل تمرین برای دورماندن از چشم مأموران معمولاً در زیرزمین‌ها و گودال‌ها ساخته می‌شد و دری کوچک و کوتاه داشت. این مکان‌ها را در ابتدا «لنگرگاه» و بعدها «زورخانه» گفتند. در این دوران کشتی پهلوانی در کشور ماسکل گرفت.

افتخارات کشتی ایران

کشتی ایران از سال ۱۳۳۰ با شرکت در رقابت‌های جهانی، افتخارات فراوانی کسب کرد. تیم کشورمان در سال‌های ۱۳۴۰، ۱۳۴۴، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۱ قهرمان کشتی آزاد جهان شد. نخستین طلای ایران در المپیک را نیز «امامعلی حبیبی» به دست آورد. در حال حاضر پر افتخارترین ورزشکار کشورمان در کشتی آزاد «عبدالله موحد» است که شش سال پشت سر هم قهرمان جهان و المپیک شد. «حمید سوریان» نیز پر افتخارترین کشتی گیر ایران در کشتی فرنگی است که او نیز شش بار قهرمان جهان و المپیک شده است. ایران تا کنون پنج طلا در کشتی آزاد و سه طلا در کشتی فرنگی المپیک به دست آورده است که هر سه طلای کشتی فرنگی در المپیک لندن به دست آمد. تمامی قهرمانان این دوره شاگردان «محمد بنا» مربی موفق کشورمان بوده‌اند.

آنچه یک کشتی گیر باید بداند

کشتی نیاز به داشتن اندامی قوی دارد و کسی که به این رشته روی می‌آورد، باید با تمرین، تمامی عضلات خود را تقویت کند. همچنین کشتی گیر باید در زمان کوتاهی که رودرروی رقیب خود قرار گرفته است، علاوه بر مقاومت در مقابل حریف، نقاط ضعف او را بشناسد و برای امتیاز گرفتن از او تلاش کند. به همین دلیل، قدرت به تنهایی برای پیروزی کافی نیست و کشتی گیر باید به همان اندازه از فکر خود نیز استفاده کند. اگر تمرین کشتی گیر کم باشد، در اواسط مسابقه نفس کم می‌آورد. دویدن‌های طولانی و طناب‌زدن مداوم از تمرین‌های کشتی گیران است. باورتان می‌شود که عبدا...موحد، قهرمان ایرانی روزی شش ساعت طناب می‌زده است؟! علاوه بر این، قدرت روحی کشتی گیر باید به قدری باشد که در صورت از دست‌دادن امتیاز، خود را نبازد و برای جبران آن تلاش کند. جهان پهلوان غلامرضا تختی پانزده سال عضو تیم ملی بود و درسه المپیک برای کشورمان مدال گرفت. او درباره‌ی روزهای ابتدایی کشتی خود چنین گفته است: «به قدری در کشتی مرا به زمین زدند که پشتم بوی



کشتی در ایران

ایرانیان از زمان‌های بسیار دور به کشتی گرفتن بسیار علاقه‌مند بودند و پهلوانان نیرومند را گرامی می‌داشتند. در شاهنامه فردوسی اشعار فراوانی درباره‌ی نبرد قهرمانان و کشتی‌های آنها با یکدیگر وجود دارد: به کشتی گرفتن نهادند سر گرفتند هر دو دوال کمر نبرد معروف رستم و اسفندیار نیز بخش دیگری از شاهنامه است که در آن به مبارزه‌ی دو پهلوان ایران و توران و پیروزی پهلوان ایرانی اشاره شده است.



محمد عزیزی پور

۱

کدام شهر ایران است که خوردن بخش اولش کشنده است، ولی بخش دومش را هر روز می‌خورند؟

۲

چیستان:
اگر برداری از دنباله کوه گذاری به سر دنباله رود کنی یک‌بار دیگر کار تکرار بسازی مرغکی خوش رنگ و زیبا.

۳

هر حرف نمایانگر یک عدد است. با قرار دادن اعداد مناسب، تساوی را برقرار کنید.
 $DD \times DD = GLCL$

۵

مسابقه حضور ذهن
(مدت پاسخ‌گویی ۳ دقیقه)
پاسخ تمامی سؤال‌های زیر با حرف (ن) شروع می‌شود.

۱. بزرگ‌ترین جانور:
۲. مؤسس سلسله افشاریه:
۳. پدر شعر نو:
۴. شهری در استان همدان:
۵. سازمان فضایی آمریکا:

۶. پایتخت کنیا:
۷. از مشتقات نفت:
۸. وکیل مجلس:
۹. ماسک:
۱۰. سیاره زهره:

۴



آیا می‌توانید شکل را در خانه‌های خالی این جدول طوری قرار دهید که هر کدام از آنها در هر سطر، ستون یا قطر مربع فقط یک‌بار باشد؟

۳۸

فغان

۱۳۹۱



پس از حل جدول، حروف مربع‌های شماره‌دار را به ترتیب بنویسید تا رمز جدول به‌دست آید.

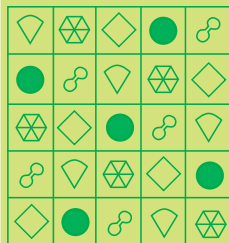
مناسبت ۱۲ بهمن	رها	نگاهبان	کتاب شعر	از آثار سعدی	مناسبت ۱۷ ربیع الاول
۱۲	مخالفت لیل	نهر	سال وارونه	کمک	۱
مناسبت ۱۹ بهمن		از پیامبران		خاندان	۵
پارسا		سروصدا		مقاومت کردن	۹
		از پندره‌های گیلان			۱۱
مادر رستم	نامی پسرانه		نام علمی ترشی		۸
عمیق	چشم		خانه		
	رتبه‌ای یک رقمی		روش		لوله شده
	قاضی		میدانی در تهران		
		نورانی	وام		
		پیرو	بن ماضی ماندن		
آهن					
دنباله		مشهور			
		شخصیتی عروسی			
		نوعی ذغال سنگ	غذایی ساده		
		فرمان	چند بزر		
مهر شده	واحد پول قطر		دختر عرب		
مظهر شوری	متاع		بیماری خطرناک		
	بلندترین قله			کافی	
	کوهی در کرمانشاه			رام	
		پیشوا		جیران	
		تیره		وسیع‌ترین کشور	
باصفا		پایتخت مصر			پهلوانان
نیست شدن		نغمه			
ثروتمند			جمع ولی		
ماه قبل			طاقت		
	مانور نامرتب		تپه‌ای باستانی		
	خلاف جزر		وحشی		
تمام		آرزوی زندانی			هجدهمین حرف انگلیسی
کشوری آسیایی					
			دهان من		



کرفس	۱ یک بوته
گردوی خرد شده	۳ قاشق غذاخوری
کشمش	۲ قاشق غذاخوری
ماست	۳ قاشق غذاخوری
سس مایونز	۲ قاشق غذاخوری
نمک و فلفل	به میزان لازم

طرز تهیه

سالاد آماده است، نوش جان.

[illegible]

1. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$
 2. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{4} = \frac{1}{8}$
 3. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{4} = \frac{1}{16}$
 4. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{8} = \frac{1}{16}$
 5. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{8} = \frac{1}{32}$
 6. $\frac{1}{8} \times \frac{1}{8} = \frac{1}{64}$
 7. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{16} = \frac{1}{32}$
 8. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{16} = \frac{1}{64}$
 9. $\frac{1}{8} \times \frac{1}{16} = \frac{1}{128}$
 10. $\frac{1}{16} \times \frac{1}{16} = \frac{1}{256}$
 11. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{32} = \frac{1}{64}$
 12. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{32} = \frac{1}{128}$
 13. $\frac{1}{8} \times \frac{1}{32} = \frac{1}{256}$
 14. $\frac{1}{16} \times \frac{1}{32} = \frac{1}{512}$
 15. $\frac{1}{32} \times \frac{1}{32} = \frac{1}{1024}$
 16. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{128}$
 17. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{256}$
 18. $\frac{1}{8} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{512}$
 19. $\frac{1}{16} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{1024}$
 20. $\frac{1}{32} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{2048}$
 21. $\frac{1}{64} \times \frac{1}{64} = \frac{1}{4096}$
 22. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{256}$
 23. $\frac{1}{4} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{512}$
 24. $\frac{1}{8} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1024}$
 25. $\frac{1}{16} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2048}$
 26. $\frac{1}{32} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4096}$
 27. $\frac{1}{64} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{8192}$
 28. $\frac{1}{128} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{16384}$
 29. $\frac{1}{256} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{32768}$
 30. $\frac{1}{512} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{65536}$
 31. $\frac{1}{1024} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{131072}$
 32. $\frac{1}{2048} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{262144}$
 33. $\frac{1}{4096} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{524288}$
 34. $\frac{1}{8192} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1048576}$
 35. $\frac{1}{16384} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2097152}$
 36. $\frac{1}{32768} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4194304}$
 37. $\frac{1}{65536} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{8388608}$
 38. $\frac{1}{131072} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{16777216}$
 39. $\frac{1}{262144} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{33554432}$
 40. $\frac{1}{524288} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{67108864}$
 41. $\frac{1}{1048576} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{134217728}$
 42. $\frac{1}{2097152} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{268435456}$
 43. $\frac{1}{4194304} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{536870912}$
 44. $\frac{1}{8388608} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1073741824}$
 45. $\frac{1}{16777216} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2147483648}$
 46. $\frac{1}{33554432} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4294967296}$
 47. $\frac{1}{67108864} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{8589934592}$
 48. $\frac{1}{134217728} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{17179869184}$
 49. $\frac{1}{268435456} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{34359738368}$
 50. $\frac{1}{536870912} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{68719476736}$
 51. $\frac{1}{1073741824} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{137438953472}$
 52. $\frac{1}{2147483648} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{274877906944}$
 53. $\frac{1}{4294967296} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{549755813888}$
 54. $\frac{1}{8589934592} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1099511627776}$
 55. $\frac{1}{17179869184} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2199023255552}$
 56. $\frac{1}{34359738368} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4398046511104}$
 57. $\frac{1}{68719476736} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{8796093022208}$
 58. $\frac{1}{137438953472} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{17592186044416}$
 59. $\frac{1}{274877906944} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{35184372088832}$
 60. $\frac{1}{549755813888} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{70368744177664}$
 61. $\frac{1}{1099511627776} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{140737484355328}$
 62. $\frac{1}{2199023255552} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{281474968710656}$
 63. $\frac{1}{4398046511104} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{563949937421312}$
 64. $\frac{1}{8796093022208} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1127899874842624}$
 65. $\frac{1}{17592186044416} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2255799749685248}$
 66. $\frac{1}{35184372088832} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4536874417766400}$
 67. $\frac{1}{70368744177664} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{9053748835532800}$
 68. $\frac{1}{140737484355328} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{18107496871065600}$
 69. $\frac{1}{281474968710656} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{36214993742131200}$
 70. $\frac{1}{563949937421312} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{72429987484262400}$
 71. $\frac{1}{1127899874842624} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{144859974968524800}$
 72. $\frac{1}{2255799749685248} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{290159949937049600}$
 73. $\frac{1}{4536874417766400} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{581751814375244800}$
 74. $\frac{1}{9053748835532800} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{1163749868710489600}$
 75. $\frac{1}{18107496871065600} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{2327499374213120000}$
 76. $\frac{1}{36214993742131200} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{4642998748426240000}$
 77. $\frac{1}{72429987484262400} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{9285997496852480000}$
 78. $\frac{1}{144859974968524800} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{18571994993704960000}$
 79. $\frac{1}{290159949937049600} \times \frac{1}{128} = \frac{1}{3722079299072694$